

بسم الله الرحمن الرحيم

درباره اعجاز و تحدی قرآن کریم (۱۲)

جناب آقای نیکویی

نوشته‌اید:

«نکته مهمی را مطرح کردم و در ذیل آن نمونه‌هایی از ایرادات و اشکالات متن قرآن (از دیدگاه خودم) را نیز به‌عنوان مثال آوردم. آن نکته مهم این بود که مخاطب شما - دست‌کم در این گفت‌وگو - فردی است که متن قرآن را پر از انواع مختلف خطاهای عقلی، علمی، اخلاقی و حتی ادبی می‌داند. از دیدگاه من محتوای قرآن شامل موارد بسیار متعددی از گزاره‌های کاذب و بعضاً متعارض، آموزه‌های خلاف علم و عقل و اخلاق، و سخنان لغو و بیهوده، و حتی بی‌معنی و نامفهوم است...»

محور نکته مهم شما این است که به شرطی من می‌توانم اساساً در صدد آوردن مثل قرآن باشم که آن را و محتوای آن را تشکیل و جذاب بیابیم، نه اینکه وقتی به آن مراجعه می‌کنم به ده‌ها مشکل و غلط برخورد کنم! این کتاب اصلاً از نظر من ارزشی ندارد و چگونه از من انتظار دارید برای یک کتاب پر از غلط و سخنان بی‌معنی و بی‌مفهوم، مثل آن بیاورم؟!

آقای نیکویی! آیا خود توجه کردید وقتی کلمات «بی‌معنی و نامفهوم» را نوشتید؟ در یادداشت قبلی که متأسفانه شما اصلاً به آن نپرداختید کلید حل این نکته مهم شما را اشاره کردم، گیت حدیث! تمام این اشکالات شما در گیت حدیث، پاسخ مناسب دارد؛ گمان نکنید این ایرادات شما جواب ندارد. برای اینکه اهمیت کلمه «نامفهوم» که ناخودآگاه به کار بردید بهتر معلوم شود به یک نقل تاریخی اشاره کنم. قضیه کتاب «تناقض القرآن» فیلسوف، اسحاق کندی، را شنیده‌اید؟ او که معاصر امام حسن عسکری ع بود به خیال خودش تناقضات متعددی در قرآن یافته بود و مشغول تالیف کتابی در این زمینه بود؛ و وقتی پیغام امام ع به او رسید هر آنچه نوشته بود را آتش زد! (مناقب آل‌أبی‌طالب، ج ۴، ص ۴۲۴) مضمون پیغام امام تنها یک کلمه بود، آقای فیلسوف! شما کتاب تناقض قرآن را با رویکرد هرمنوتیک مفسر محور تالیف کردید، آیا احتمال نمی‌دهید اگر رویکرد خودتان را به مؤلف محور تغییر دهید، آنچه را شما تناقض دیدید از تناقض خارج شود؟

این گونه اعتراضات ناشی از بی‌اطلاعی در طول تاریخ کم نبوده است و تاریخ بارها و بارها نشان داده است که نهایتاً چه کسی رسوا می‌شود. شاید از اعتراضات و تمسخرهای کارناپ نسبت به هایدگر اطلاع داشته باشید. کارناپ به خیال خود با ابزار فلسفه تحلیلی جملات هایدگر را مسخره می‌کرد و آنها را لفاظی و بی‌معنا می‌خواند؛ و من ندیدم

هایدگر یا شاگردانش هیچ پاسخی به وی داده باشند. با این حال، آرای کارناپ را امروز فقط دانشجویان درس فلسفه علم به عنوان یک دیدگاهی که به تاریخ سپرده شده می‌خوانند، اما آرای هایدگر و شاگردانش همچون گادامر در بسیاری از عرصه‌های فلسفه و علوم انسانی نفوذ و هیمنه خود را نشان داده است.

نقدهای موردی را که این دفعه فرستاده‌اید مرور کنید! واقعا اینها نقد است؟ برایم جالب است که چیزی را که خداوند ۱۴۰۰ سال پیش در کتابش تصریح کرده به عنوان نقد بر این کتاب مطرح می‌کنید. آیا چون شما برخی تمثیل‌های قرآن را که بسیار واضح است متوجه نمی‌شوید یعنی این تمثیل‌ها بی‌معناست؟!

یک موردش را که نوشته‌اید با هم مرور کنیم. نوشته‌اید:

آیه ۲۹ سوره زمر می‌گوید:

خداوند مثلی می‌زند از مردی [یا: برده‌ای] که چند شریک درباره او ستیزه‌جو و ناسازگارند و مردی [یا: برده‌ای] که [بی‌مدعی] ویژه یک مرد است. آیا این دو برابر و همانند هستند؟ سپاس خدای راست، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند. باز هم معلوم نیست که این مقایسه چه درسی به ما می‌دهد و «هَم = آنها» چه کسانی هستند و چه چیزی را نمی‌دانند؟

مثال بسیار واضحی خداوند زده است برای مقایسه انسان موحد و مشرک: مثال می‌زند کسی را [= مشرک] که به جای اینکه سر و کارش فقط با یک نفر باشد و فقط در مقابل یک نفر مسئول باشد، سر و کارش با چند نفر باشد که هیچ یک با دیگری کار ندارد و او باید پاسخگوی همه آن چند نفر باشد که آنها هر یک ساز خودشان را می‌زنند. این تمثیل هم همان است که در فارسی هم می‌گوییم «نمی‌دانم به ساز کدامتان برقصم!» واقعا درک این خیلی سخت بود؟! واقعا انتظار دارید من در این گفتگو بیایم و ساده‌ترین تمثیلهای قرآنی را توضیح بدهم، توضیحی که در هر کتاب تفسیری‌ای براحتی یافت می‌شود؟! تمثیل آیه نور را مثال زده‌اید. یکی از شیرین‌ترین و جذاب‌ترین تمثیلهای قرآن را که کتابها درباره‌اش نوشته شده است و فیلسوفی مثل ملاصدرا فقط یک کتاب حدود ۲۰۰ صفحه‌ای درباره همین آیه نوشته و دهها نکته لطیف و دقیق وجودشناسی و معرفت‌شناسی از این آیه استخراج کرده، مثال می‌زنید و می‌گویید مفسران چیزی از آن نفهمیده‌اند! در عجبم که در عین اینکه این اندازه از مطالب ساده تفسیری بی‌اطلاعی چه پرادعا سخن می‌گویید!

این نکته مهم شما یک جواب اجمالی دارد، و آن اینکه آنچه شما به عنوان اشکالات برشمرده‌اید همان گونه که می‌تواند طبق ادعای شما کاشف از بی‌اعتباری قرآن باشد، همانطور می‌تواند کاشف از نظم غامض قرآن باشد؛ چون یک قاعده کلی بسیار لطیف داریم که: هرگاه نظم، پیچیده شد، نزد کسی که فرمول آن نظم را نمی‌داند به صورت بی‌نظمی

جلوه می‌کند! مثال ساده آن جدول ضرب ده در ده است: دانش‌آموزی را در نظر بگیرید که اعداد را می‌شناسد اما هنوز با جدول ضرب آشنا نشده است. اگر جدول ضرب را به او نشان دهید چه می‌گوید؟ احتمالاً بگوید: چرا اعداد در این جدول این قدر نامرتب است؛ فقط ردیف اول افقی، و ستون اول عمودی (اعداد از یک تا ده)، منظم است و نمی‌فهمم چرا بقیه اینها را این طور به هم ریخته و نامنظم چیده‌اند! چرا چنین می‌گوید؟ چون نظم جدول نسبت به اطلاعات او، پیچیده است. اما وقتی فرمول ساختار جدول و عمل ضرب را دانست از قضاوت پیشین خود شرمند می‌شود و اذعان می‌کند که قرار گرفتن آن اعداد در این خانه‌ها نه تنها بی‌نظم نیست؛ بلکه از نظم دقیقی حکایت دارد که حتی یکی از آنها را نمی‌توان جابجا کرد.

پس آقای نیکوئی! خیلی به این نکته مهم خود ننازید! چون معلوم نیست بر له شما و علیه قرآن است، یا برعکس؟! مثل تحدی قرآن و نکته مهم [!] شما را طور دیگری بیان می‌کنم. غیاث الدین جمشید کاشانی در رساله مهم و تاریخی محیطیه، در قبال دانشمندان قبلی مثل ارشمیدس، یک فرمول برای محاسبه عدد پی ( $\pi$ ) ارائه داد، که راه را برای اینکه ریاضیدانان به گنگ بودن عدد پی و رسم‌ناپذیری آن پی ببرند هموار کرد. اگر او بگوید نمی‌توانید مثل رساله من بیاورید، آیا در پاسخ می‌گویید: «رساله تو راه را برای یک عدد گنگ صاف می‌کند در حالی که من ده‌ها اشکال به عدد گنگ پی دارم و اصلاً عدد پی را معقول نمی‌دانم! آخر یک عدد دارای بی‌نهایت رقم واقعی پس از ممیز، که حتی نتوان جای آن را روی خط نشان داد، چگونه ممکن است؟! وقتی من اساساً عدد پی را پوچ و ناصحیح می‌دانم چگونه انتظار داری مثل رساله تو ارائه دهم؟!» جهان ریاضی و ریاضیدانان چگونه به رساله غیاث الدین و پاسخ شما نگاه می‌کنند؟ آیا پاسخ شما را قابل اعتنا و قانع‌کننده می‌بینند؟!

نوشته‌اید:

«شما ابتدا باید به پرسش‌ها و نقدها و اشکالات من به قرآن، که چندمورد از آنها را از میان بیش از هزارمورد دیگر آوردم، پاسخ دهید؛ در غیر این صورت هرچقدر زمین بروید، آسمان بروید، دور کره زمین بچرخید و آسمان-ریسمان کنید تا به قول خودتان کلام‌الله بودن قرآن را نشان دهید، عقلاً و منطقاً بیهوده است.»

ببینید خودتان می‌گویید هزار مورد! آقای نیکوئی! لازم نیست آسمان و زمین برویم! آیا بهتر نیست به جای آسمان و زمین، سراغ گفت‌وگویی برویم که شما به درستی گفتید:

«بدون تردید گفت‌وگوی حاضر سند تاریخی-علمی خوب و عبرت‌آموزی برای قضاوت معاصران و آیندگان به‌یادگار خواهد گذاشت.»

هزار مورد شما که تکرار مکررات است چگونه می‌خواهد سند تاریخی شود؟! امثال اشکالات شما و بلکه خیلی قویتر از آنها قرن‌هاست که مطرح شده و پاسخ داده شده و به تاریخ پیوسته است و شما در زباله‌دان تاریخ می‌توانید آنها را مطالعه کنید! آنچه سند تاریخی برای آیندگان می‌سازد روی آوردن به روش آکسیوماتیک است که امکان دیالوگ را حتی بین دو نفر که هیچیک از نظرات همدیگر را قبول ندارند فراهم می‌سازد، و پایانی بر منبر رفتن‌هاست! پس از کشف هندسه‌های ناقلیدسی، و معضلات پس از آن، یکباره بشر بازگشت مهمی را به روش اصل موضوعی کتاب «اصول هندسه» اقلیدس انجام داد؛ و امروزه من و شما هستیم که نیاز نیست آسمان و زمین برویم، این روش متین پیش روی همه ما هست!

نوشته‌اید:

«برگردیم به برهان نظم ریاضی

خوب حالا گیرم که فلان کلمه در فلان سوره به فلان تعداد آمده ...

من در اینجا به مقدمات برهان ریاضی نپرداختم و فقط نکته‌ای را مطرح کردم که درباره دو برهان دیگر شما (تحدی قرآن) نیز گفته بودم.»

واقعا که آقای نیکوئی یک مونولوگ عالی تشکیل دادید! آیا شما با من بحث می‌کنید یا با دیگرانی که فقط در ذهن شما هستند؟! من چندین بار گفتم اساسا این حرفها حرف من نیست. چرا جواب من را نمی‌دهید؟

از ناظرین فرهیخته درخواست می‌کنم که یادداشت ۱۱ من را ببینید، آیا آقای نیکوئی اصلا به یک کلمه از آن چیزی که محور حرف من بود اشاره کرده است؟ اما در کمال تعجب می‌گوید «شما تاکنون سه استدلال آوردید»:

«بازهم سخن به درازا کشید. من در این قسمت برهان نظم ریاضی را به نقد کشیدم. بیش از این مجال سخن نیست. با ذکر یک نکته مجموعه مطالبی را که در دو قسمت قبل و همچنین در این قسمت گفتم، خلاصه می‌کنم و سخن خود را به پایان می‌برم:

شما تاکنون سه استدلال برای اثبات کلام‌الله بودن قرآن (با روش تحدی) آوردید. من در برابر هر سه مورد به یک نکته مهم و اساسی اشاره کردم و آن این‌که از دیدگاه مخاطب شما محتوای متن قرآن به‌لحاظ علمی، عقلی، اخلاقی و حتی ادبی پُر از ایراد و اشکال است و تا این ایرادات و اشکالات رفع نشوند، تمام این استدلال‌ها و تحدی‌ها باد هوا هستند و هیچ‌کدام چیزی را اثبات نمی‌کنند. به بیان دیگر من تحدی قرآن را تا اطلاع ثانوی تعطیل کردم.»

من چه استدلالی آوردم جز اینکه مروری کردم بر اقوال دیگران؟ (که تازه در مواجهه با همین نقل من هم، مطالب را طبق عادت پیشین تان، به قول خودتان، نقل به مضمون کردید؛ تا تبیینی که من از آن استدلالها کرده بودم گم شود، و شما همان تصور نادرست خودتان از آن استدلالها را نقد کنید!) آیا هر بار تذکر ندادم که: اینها مساله من نیست و محور تحدی اینها نیست و آنچه محور تحدی در نزد من است توضیحش خواهد آمد و اکنون که گام به گام توضیح می‌دهم از شما آقای نیکوئی انتظار یک دیالوگ سازنده دارم؟

یک سؤال ساده در پایان نوشته ۱۱ پرسیدم که آیا در بین هزاران هزار کتب موجود در تاریخ بشر، آیا کتابی سراغ دارید که مثل قرآن، حروف مقطعه داشته باشد؟ دوست گرامی! چرا حتی یک اشاره به جواب سؤال من نکردید؟ آیا اینچنین می‌خواهید سند تاریخی بسازید؟!

به هر حال علی‌رغم اینکه به سخن اصلی نوشته قبلی من، به عنوان کسی که طرف بحث شما هستم، هیچ اشاره نکردید، من بحث خودم را ادامه می‌دهم تا شاید اگر پیشتر رفتیم شما مجبور شوید لااقل یک کلمه جواب به حرفهایی که من طرفدار آنها هستم بدهید.

گفتم که بهترین راه برای اینکه بدانیم رمز تحدی قرآن چیست و چرا قرآن می‌گوید اگر غیر خدا همگی و همگی، در طول تاریخ، جمع شوند و بخواهند مثل قرآن بیاورند نمی‌توانند، این است که ببینیم خود قرآن ادعایش در این تحدی چیست؟ ادعای قرآن، طبق آکسیوم‌هایی که در یادداشت قبل گفتم، این است که ریخت این کتاب طوری است که فقط و فقط خدا می‌تواند آن را تدوین کند، چرا؟ چون ریخت آن همان ریخت تکوین است که احدی غیر از خدا مبدء آن نیست و خبر از آن ندارد.

همچنین گفتم که اساس حرف من به رویکرد خاصی به حروف مقطعه مربوط است، البته رویکردی بسیار ساده که حتی از دانش‌آموزان دبستانی هم دعوت می‌کنم تا مرا در نگاه به شواهد همراهی کنند.

زبانهای مختلف در تعداد الفبای زبان برابر نیستند، زبان قرآن چه زبانی است؟ این زبان چندتا حرف الفبا دارد؟ این سوالی است که دانش‌آموزان هم می‌توانند پاسخ دهند. ۲۸ حرف، الفبای زبان عربی هستند. حالا از دانش‌آموز بخواهید حروف مقطعه قرآن را که به صورت پراکنده در ابتدای سوره‌های قرآن آمده بشمارد، چند حرف از این ۲۸ حرف در حروف مقطعه آمده است؟ این حروف به ترتیب عبارتند از: ا ل م ص ر ک ه ی ع ط س ح ق ن، اینها چندتاست؟ چه رابطه ساده‌ای! نصف! نصف! ۲۸ حرف الفبا، ۱۴ تاست! حالا نصف ۱۴ چند است؟ به عدد اول ۷ رسیدیم! خوب که چی؟! رسیدیم که رسیدیم! عجله نکن عزیز!

آقای نیکوئی برای اعجاز عددی، عده‌ای سراغ عدد ۱۹ رفتند و شما هم علیه آن سخن گفتید و منابعی هم معرفی کردید. اما می‌بینیم خود قرآن آشکارا عدد ۱۹ را فتنه معرفی می‌کند (سوره مدثر، آیات ۳۰-۳۱)! خوب، پس آیا خود قرآن عددی برای نزول خودش معرفی می‌کند؟ بلی، قرآن برای خودش عدد هفت مکرر را نام می‌برد!:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (سوره حجر، آیه ۸۷)

عجب! ۷ مکرر؟! آیا ۱۴ هفت مکرر هست؟ همان تعداد حروف مقطعه؟ اگر سبع مثنای همان حروف مقطعه است پس چرا دهها ترجمه قرآن اینچنین ترجمه نکردند؟! بله، ترجمه‌ها خودشان مختلف معنا کردند، اما خود آیه کلماتش روشن است. یکی از اصحاب خاص حضرت علی ع می‌گوید: سبع مثنای، أمّ الكتاب است! (تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۳۸) أمّ الكتاب یعنی چه؟ باید از خود آن یار نزدیک امام ع پرسیم. او می‌گوید: أمّ الكتاب همان حروف مقطعه است! و خواهیم دید که این فقط حرف او نیست، بلکه خود قرآن می‌گوید.

یک جمله کوتاه از یک حدیث مفصل را نقل کنم تا کلید بحث ما و بسیاری از مطالب مهم باشد. کتاب الغارات ثقفی کتابی بسیار قدیمی است، حدیث مفصلی را از حضرت علی ع نقل می‌کند. در آن حدیث امام ع توضیح شب قدر می‌دهند، همان شبی که معروف است که قرآن در آن نازل شده است، یعنی، دست کم از منظر قرآن‌باوران، شب قدر ارتباط تنگاتنگ با قرآن دارد. جالب است که امام در توضیح آن سراغ تکوین می‌روند و در ضمن عباراتی این جمله را دارند: «فَأَجْرَى جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ عَلَى سَبْعَةٍ» (الغارات، ج ۱، ص ۱۰۹) یعنی خداوند همه اشیاء را بر هفت جاری کرده است! و سپس بدون اینکه خود تصریح کنند از هفت آیه مثال می‌آورند! به هر حال این جمله کلید است، و کلید بودن آن نسبت به بحث ما خواهیم دید که هم واضح و هم مهم است، چون اگر طبق اصل موضوع قرار باشد قرآن تدوین همه تکوین باشد و تکوین هم بر هفت جاری شده باشد پس ناچار قرآن هم باید بر محور عدد هفت باشد، و سبع مثنای و أمّ الكتاب نیز که قرآن به آن تصریح می‌کند نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند.

پس یک اصل موضوع پنجم داریم:

«اگر فرض بگیریم که خدا همه چیز را بر هفت جاری کرده باشد، تدوین همه چیز را هم طبق آن بر محور

هفت قرار داده است.»

نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم این است که هرگز نمی‌خواهیم درباره عدد هفت در بحث خود، از آن راهی برویم که در بحثهای رایج در زمینه اعجاز عددی در پیش می‌گیرند؛ بلکه عدد هفت اساس جوهره قرآن را طبق اصل

موضوع ما تشکیل می‌دهد، یعنی چون فرض کردیم تکوین بر هفت جاری شده، ناچار باید قرآن هم بر محور هفت بنا شود و گرنه تدوین آن تکوین نخواهد بود و مطابقت تدوین با مدون شرط است. البته ما منکر جنبه رایج اعجاز عددی هفت نیستیم، واقعا برخی مناسبات عددی که در قرآن موجود است، بهت‌آور است. آقای نیکوئی! این را به هر دانش‌آموزی می‌توانید عرضه کنید که تعداد آسمانهای هفتگانه را در قرآن بشمارد. جالب است که در ضمن بیش از شش هزار آیه قرآن، که در طول ۲۳ سال نازل شده، تعبیر آسمانهای هفتگانه (سَبْعَ سَمَاوَاتٍ؛ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ) دقیقا هفت بار آمده است، با اینکه موضوع آن ۹ بار ذکر شده است! مثلا اگر در سوره مؤمنون به جای «سبع طرائق» گفته می‌شد «سبع سماوات» این عدد هفت به هشت تبدیل می‌شد! و اگر در سوره نبأ به جای «سبع شدادا» گفته می‌شد «سبع سماوات شدادا» آسمانهای هفتگانه ۹ مرتبه در قرآن آمده بود! اما تعبیر آسمانهای هفتگانه فقط ۷ بار در قرآن آمده است! نظیر این را قبلا گفتم که مکرر «قوم لوط» آمده اما در سوره قاف «اخوان لوط» آمده که اگر قوم لوط گفته می‌شد یک عدد قاف به تعداد قاف‌های سوره قاف اضافه می‌شد! اینها عجیب و جالب است اما ربطی به بحث ما ندارد، چون عدد ۷ در بحث ما محور تکوین است و لذا باید به عنوان محور تدوین به آن نگاه کرد.

آقای نیکوئی! اصل پنجم ما بر فرض بنا شده، یعنی فرض کردیم که اگر جمله حضرت علی ع که خدا همه اشیاء را بر هفت جاری کرده درست باشد پس قرآن هم باید بر هفت بنا شود، و اصلا نمی‌خواهم و درصدد این نیستم که ببینیم آیا تمام عالم بر هفت بنا شده است یا خیر؟ اصلا نمی‌خواهم سراغ رنگین کمان هفت بروم و دهها اشیاء هفتگانه را ردیف کنم، مثل بعض کتابها یا بعض صفحات اینترنت که پر کردند از شمردن هفتگانه‌ها! هرگز اینها به بحث ما کمک نمی‌کند بلکه رهنم می‌شود. بله بعضی موارد است که چون مستقیما مربوط به تمام گیتی و تکوین جهان فیزیکی می‌شود عجیب می‌نماید، تاکید می‌کنم نه از این باب که اصل موضوع پنجم را بر آن تطبیق دهم، بلکه صرفا برای تشبیه و انس گرفتن ذهن خوب است، البته شاید روزی بشر در اثر پیشرفت نهایی علم، تطبیق هم بدهند، اما در زمان ما هنوز تطبیق دادن زود است، و آن عدد هفت در ثابتهای بنیادین فیزیک (fundamental physical constant) است که دقیقا مربوط به نظام تکوین می‌شود، ولی چون تنها در عالم فیزیک است و ربطی به عوالم غیر فیزیکی و محوریت هفت در آنها ندارد، بر آن اصراری ندارم و همچنین عدد هفت در تعداد واحدهای اصلی استاندارد (SI base units) که مستقل هستند و به یکاهای دیگر برنمی‌گردند چون به کمیت‌های فیزیکی اصلی (base quantities) مربوط می‌شوند در بحث ما مناسبت خود را نشان می‌دهد.

به هر حال برای اینکه نشان دهم که اصول موضوعه بحث را از جیبمان نیاوردیم سراغ خود آیات می‌رویم.

به کلمات خاص در این چهار آیه که سابق گفتم دقت کنید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ... (آل عمران ۷/)

الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود/۱)

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(یونس/۳۷)

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودٌ... (زمر/۲۳)

در آیه اول آشکارا «الکتاب» را به دو بخش می‌کند، محکمت و متشابهات، و تصریح می‌کند که آیات محکمت «أم» کتاب هستند، بحث ما در این است که «أم» یعنی چه؟ آقای نیکوئی! هر چه مفسرین راجع به «أم» گفتند ملاحظه کنید، اما خواهید دید که «یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد!» حرفی بس شگفت از یار خاص حضرت علی ع، اما مخفی شده در کتب تفسیر! سعید بن علاقه می‌گوید: «أم» حروف مقطعه هستند که قرآن از آنها استخراج می‌شود!

این عبارت حضرت علی ع در نهج البلاغه راجع به قرآن چه معنا می‌دهد؟ "وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ «فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ» ... وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنْبِقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَقْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ: وَ خَدَاوَنَد سَبْحَانَ مِي فَرَمَايِد: «چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم» و «در آن تبیانی برای هر چیزی است» و همانا قرآن ظاهرش شگفتی آور و باطنش عمیق است؛ عجایش تمام نشود و غرائبش پایان نپذیرد" (نهج البلاغه، خطبه ۱۸). یعنی چه که عجائب و غرائب قرآن پایان‌ناپذیر است؟ مگر علمای هر عصری تمام کتب تفسیر را بررسی نمی‌کنند؟ چگونه هنوز چیزی باقی می‌ماند؟ به نظر می‌رسد یک مورد از توجیه این پایان‌ناپذیری در بحث ما رخ داده است! در کتب تفسیر، عمده مطالب هست اما گاه در جای مناسبش نیامده است. فخر رازی در تفسیر کبیر خود بیش از ۲۰ قول برای حروف مقطعه ذکر کرده است اما قول بسیار جذاب یکی از یاران خاص حضرت علی ع را نیاورده است! چرا؟ مگر در کتب تفاسیر نبوده؟ قول سعید بن علاقه ابوفاخته را طبری مفسر قدیمی و معروف حدود ۳۰۰ سال قبل از فخر رازی نقل کرده! پس چرا در تفسیر کبیر بلکه در هیچ تفسیر دیگر تا امروز آن را در هنگام تحلیل حروف مقطعه نمی‌یابیم؟! چون مخفی شده است! یعنی چه مخفی شده؟! طبری آن را در جای دیگری آورده! در ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، با سند سه واسطه، از سعید نقل کرده! اگر طبری آن را ذیل بحث از حروف مقطعه آورده بود معروف می‌شد چون مطلب پربراری دارد، اما تنها چند کتاب معدود پس از طبری، آن را در ذیل همان آیه هفتم آل عمران (آیه محکم و متشابه) آوردند، و شاید بتوان گفت خدا آن را برای عصر ما مخفی کرده، چرا؟ چون عصر ما بسیاری مطالب فراگیر شده و همه مردم آنها را می‌دانند که سابق اصلاً نبوده است. مثلاً امروز بچه‌ها هم هزاران بار «انرژی هسته‌ای» را شنیدند، اما کلمه



«هسته‌ای» در اینجا چند سال عمر دارد؟! آیا بزرگترین دانشمندان قرن ۱۹ این را دانسته یا شنیده بودند؟ امروز همه مردم با ادبیات فضای ژنتیک آشنا هستند، اما چند سال عمر دارد؟

این شاگرد خاص حضرت علی ع در یک جمله کوتاه، برای آینده تاریخ، وضعیت حروف مقطعه را بیان کرده است، می‌گوید: «ام الکتاب، حروف مقطعه هستند که قرآن از آنها استخراج می‌شود! الم ذلک الکتاب ...، از آن سوره بقره استخراج شده است، و الم الله لا اله الا هو ...، از آن سوره آل عمران استخراج شده است!» (تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۱۷) و خواهیم دید که امروزه با ادبیات ژنتیک چگونه به راحتی سخن او قابل مثال زدن و توضیح دادن است! به گمانم یکی از بهترین مثالها برای توضیح و تشبیه سخن او، سلولهای بنیادین هستند، اما مگر چند سال است که در فضای علم و دانش راه یافته‌اند؟

بحثهای مهمی در اینجا مطرح است، و آنچه در بعض کتب تفسیری آمده که پیامبران سابق هنگامی که می‌خواستند خصوصیت آخرین پیامبر را بگویند می‌گفتند کسی است که کتابی با حروف مقطعه دارد (تفسیر برهان ج ۱ ص ۱۲۶)، بر اهمیت بحث می‌افزاید، و لذا قبل از ادامه بحث باید نظر شما را مجدداً راجع به سؤال نوشته قبلی بپرسم:

آیا در بین هزاران هزار کتب موجود در تاریخ بشر، آیا کتابی سراغ دارید که مثل قرآن، حروف مقطعه داشته باشد؟

والسلام علی من اتبع الهدی

حسین سوزنچی